

تشکیل میدهد. یعنی هر جا که صحبت از رهبری انقلاب و اعمال هژمونی پرولتاریا در جنبش است، منظور نه اعمال قدرت مستقیم پرولتاریا، بلکه در همه موارد منظور "حزب پرولتاریا" یا بهتر گفته شود "حزب پیشاهنگان" پرولتاریاست که حائزین وی شده است. بر پایه این تئوریک در واقع نظریه اینکه در جامعه روسیه پرولتاریا نه از نظر کمی و نه از نظر توانایی ها و آمادگی های ذهنی برای اعمال قدرت، هژمونی یا رهبری جنبش به بلوغ نرسیده است، بنا بر این به جای پرولتاریا، پیشاهنگ پرولتاریا، یعنی حزب بلشویک رهبری، هژمونی و قدرت را بدست می گیرد. "امادیکنا توری پرولتاریا، یعنی دیکنا توری پیشاهنگ زیردستان بصورت طبقه حاکم....." (۲۵) حاشیکه خود پرولتاریا توانایی حکومت کردن را ندارد و حتی مآله بیموادی آنها هنوز حل نشده است، حاشیکه پیوند آنها با دهقانان باعث شده که تحت تاثیر شعارهای غیر پرولتری قرار گیرند. "کدام کارگران بحال یک کارمدبرانه کرده است؟ در تمام روسیه چند هزار نفر و نه بیشتر" بنا بر این اداره دولت را به خود پرولتاریا نمیتوان داد. حتی به سندیکا های پرولتاریا هم نمی توان داد. (۲۶) لذا خارهای سمیمانند جزاینکه ما، یعنی پیشاهنگ پرولتاریا جای او را در دولت تشکیل بدهیم. از اینرو وقتی میگوئیم دیکنا توری پرولتاریا، وقتی میگوئیم دولت، منظورمان دولت بخش پیشرفته کارگران (یعنی همان چند هزار نفر است). "دولت پیشاهنگ یا دولت ماست" و یا "ولی دولت، این کارگرانند، بخش پیشرفته کارگران است. پیشاهنگ است، ما هستیم." (۲۷)

در این نوشته خواهیم دید که تازه روند جانشینی به اینجا ختم نمیشود که حزب پیشاهنگان پرولتاریا بجای پرولتاریا انقلاب را رهبری میکند و "دولت پرولتاریا" را میسازد، بلکه تنهایی از احزاب پرولتاریا

اینکار را انجام میدهد و از این حزب نیز یک فراکسیون قدرت را در دست می
 گیرد و همینطور تا به آخر، تا آنجا که شخص استالین فعال ماینها میشود.
 بدین ترتیب این گونه جانشین گزینی در شوروی، مراعات میشود.
 اما تنها در شوروی، در عمل مشکلاتی بروز میکند که "سوسیالیستیک
 پرولتاریا"، حزب ورهیری را روز بروز بیشتر وادار میکند که در عمل از
 آمال سوسیالیستی خود دور شده و در مقابل یک دولت مطلق گرا، یک اوج
 از خود بیگانگی و بالاخره طلب اختیار از نواده تولید کنندگان را سازمان
 دهد.

حقانیتی که بلشویسم بدنیال پیروزی انقلاب کب کرده و جایگاهی
 که بیام طبقه کارگر به آن تکیه زده بود، با رشد اولین حواصه های تردید و
 بی اعتمادی در میان توده مردم درهم می شکست. بزودی روشن میشود که
 کوشهای زودرس و حرکتی اراده گرایانه و دور از واقعیات، چگونه در
 برخورد به موانع دستخوش انحراف میشوند. انحراف از آرمان سوسیالیسم،
 انحرافی که هم در شوروی منعکس شده و به آن رنگی صرفا توحیه گرایانه و
 دفاعی داده و هم در عمل، عملی که روز بروز بیشتر در مقابل نظام ورراط
 اجتماعی موجود فرار گرفته، آنرا از مبسرتکامل مادی اش منحرف کرده
 و بالاخره در مقابل همه آن اسنظاراتی قرار میگیرد که از یک جامعه سوسیال-
 لیستی با ارزشهای اساسی آن متصور است.

در زمینه اقتصادی شاهدان هستیم که چگونه عقب ماندگی جامعه،
 رشدی کافی صعب، سلطه کشاورزی حربه پا، عقب افتادگی طبقه کارگر و
 باکافی بودن کادرهای حزب بلشویک در امر اداره اقتصاد، رهبران حزب
 را وادار میکند که آرمانش سوسیالیستی خود را به عیاضری که با سوسیالیسم
 بیگانه اند، بیالابند.

نیروی کار جامعه هنوز از مکتب وجدان، نظم و مهارت کار جامعه سرمایه-داری بیرون نیا آمده و با کاربرخوردی ماقبل سرمایه داری دارد. هنگامی که آن تعداد ناچیز کارگرانی را که در صنایع بزرگ فعالیت منظم داشته اند از بین برده است، نتیجه اینکه دولت سوسیالیستی بحای آنکه اداره صنعت و اقتصاد را - آنطور که هدف سوسیالیسم است - بخود کارگران واگذار نماید، تازه مجبور است این کمبود را جبران کند، زیرا کارگران هنوز از نظم و وجدان کاربرخوردار نبوده و مهارت لازم برای مدیریت را ندارند. پس بلشویسم برخلاف همه وعده های پیشین، مبنی بر حمایت از دخالت کارگران در اداره تولید، چنین دخالتی را "خیالپردازی است"، "مضر" و "غیر عملی" ارزیابی کرده و طالب آن میشود که بر محیط کار نظم آهنگین حکم فرما شود.

سطح نازل فرهنگ سوسیالیستی موجب آن میشود که اولاً جنبش سوسیالیستی نیروی متخصص کافی از خود نداشته باشد تا بتواند مستقل از بورژوازی اقتصاد را اداره کند. از سوی دیگر متخصصان دارای منبش و گرایش بورژوازی بوده، اصلاً چاره ای جز بکارگماردن آنها نیست و این در واقع بمعنی قبول گرایش ها و تن دادن به توقعات آنهاست. باید انتظار آنکه بقیمت کنار گذاشتن ایده های تساوی طلبانه برآورده شود، چرا که بقول لنین جز این "گذار به سوسیالیسم غیر ممکن" میشود. در زمینه اجتماعی نیز گویی واقعیات انتقام خود را از تئوری می گیرند و با سنگینی وزنه خود تئوری را به تنگنا و سوسیالیسم را به چشم پوشی از اهداف خود وامیدارند. کارگران بک اقلیت ناچیز را تشکیل میدهند و دهقانان اکثریت عظیم جامعه را. مالکیت خرده پای دهقانی چندین و چند بر مالکیت بزرگ صنعتی است. جامعه هنوز به گذرگاه تمرکز تولید، تراکم سرمایه، تولید جمعی و منش برخاسته از تولید و تکنیک بزرگ نرسیده،

پس سوسیالیسمی که برایین مبنی بوجود آمده بزودی با این نسبت روبرو شده و به شیوه اخبار و اعمال زور روی آور میشود.

در زمینه سیاسی عدم آماجی جامعه برای قبول نظریات و آرمانهای بلشویکی و پذیرش اقدامات اضطراری این حزب برای تثبیت قدرت و اداره اقتصاد باعث شدند که حتی زحمتگنان و کارگران نیز پس از پیروزیهای اولیه سربه طغیان برافرازند و حزب را وادار کنند که با عقب نشینی کرده و در قبال واقعیات تسلیم شود و یا به سرکوب نیروها و طبقاتی بپردازد که بنا بود سوسیالیسم بدست آنها و برای آنها ساخته شود. ممنوعیت احزاب و گروههای سیاسی و سرکوبی مقاومت مردم بیان صریح چنین انتخابی است. انتخابی که با درهم شکستن قیام کرونشتات قطعیت یافته و با لایحه در تمغیه های حزبی و کشتار بیشمار انقلابیون و کمونیستها تظاهرات خونین می یابد.

در این میان اپوزیسیون غیر بلشویکی جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه مایوس، منشعب و سرخورده، ناتوان تر از آن بود که بتواند با ترسیم این جدائی بین بلشویسم و توده مردم و تبدیل این واقعیت به یک برنامهدار سیاسی و نیروی مبارزاتی، شکستی را که خورده بود چیران کرده و به مقابله ای جدی با حزب حاکم بپردازد. مبارزه ای که بخودی خود با موقعیت ممتاز حزب بلشویک و دسترسی وی به همه اهرمهای حفظ قدرت در زمینه ای نابرابر انجام میگرفت. هر چه بود علائم نا رضایتی در میان توده مردم در برابر پریشانیها و به شعارهای انقلاب اکتبر دست کم عدم توانائی بلشویسم در تحقق آنچه انقلاب با امید دست یافتن بدان رسیده بود، آنقدر عمیق بودند که حزب حاکم و سرنوشت وی را از همه سومورد مخاطره قرار میدادند. هنوز چندی از پیروزی انقلاب نگذشته بود

که امواج نافرمانی بخش وسیعی از نیروهای فعال و مؤمن به انقلاب در درون حزب بلشویک را نیز دربرگرفت ، با وجود این ، این امواج علی‌رغم همه قدرت و توان خود نتوانستند حزب بلشویک را از راهی که در آن گسام نهاده بود بازداشته و تکامل آتی انقلاب را بر زمینهای دمکراتیک و مردمی استوار سازند .

اپوزیسیون در درون حزب بلشویک نیز علی‌رغم همه کوششها پیش در استوار ساختن نظامی دمکراتیک سوسیالیستی در روسیه شوروی و برقراری روابطی دمکراتیک و انقلابی در درون حزب ، یکی پس از دیگری با شکست مواجه شده و از میان برداشته شد . وجه مشترک و خصیصه با رزای اپوزیسیون در طول سالها فعالیت خود ، صرف نظر از آنکه تحت کدام مبرنا مه و رهبری کدام جناح مبارزه میکرد ، مبارزه‌های برای برقراری دمکراسی در درون حزب و ایجاد ارتباط زنده و نزدیک با توده‌های مردم بود . اپوزیسیون در همه مراحل فعالیت اش همواره به جدا بودن حزب از طبقه کارگر اشاره میکرد و بر این باور بود که حزب با موقعیت ممتاز خود ، امکان دخالت مستقیم طبقه کارگر در سرنوشت اش را سد کرده است . با این حال هر بار سرریختن و فاش ترازی با رقبیل شکست خورده ، تسلیم شده ، و از میان برداشته شد .

نا درست است اگر علل شکست اپوزیسیون در روسیه شوروی به یک یا چند عامل محدود شوند . غلبه نظام تک حزبی ، رشد بوروکراسی ، حاکمیت روابط غیر دمکراتیک و از میان برداشته شدن اپوزیسیون در روسیه شوروی عوامل و دلایل متعددی دارند که هر یک بنوبه خود دارای اهمیت است . تردیدی نیست که ویژه گیهای تاریخی و فرهنگی جامعه روس در چگونگی تکامل و غلبه یک مشی یا شکست اپوزیسیون تأثیر داشته است . فـر و کـش احساسات و تمایلات انقلابی ، گرسنگی ، فقر و مشکلات اقتصادی ، محاصره امپریالیستی و با لآخره جنگ داخلی همگی در سرنوشت اپوزیسیون تأثیر

داشته و بدون حالت فوق العاده‌ای که در نتیجه بروز این عوامل ایجاد شده بود، غلبه بر اپوزیسیون ممکن نمی‌گشت یا دست‌کم به آن سادگی که رخ داد عملی نمیشد.

اپوزیسیون در بکار بردن تاکتیک‌های مناسب برای تشبیهات موقعیت، پیشبرد نظرات و تغییر اوضاع بسود خود در مراحل متفاوت دچار اشتباهات جدی شد. اما هیچ‌یک از این اشتباهات عاملی تعیین‌کننده در شکست وی و غلبه نظامی غیردمکراتیک در روسیه شوروی نبود، هرچند که هر یک تأثیر معین خود را در ساختار نظامی که بعداً از انقلاب شکل گرفت باقی گذاردند. برقراری این نظام غیردمکراتیک بیش از آنکه نتیجه اشتباهات تاکتیکی و وقایع تصادفی یا نتیجه سکون و فروکش اوضاع انقلابی و جنگ داخلی بوده باشد، نشانه عقب‌ماندگی جامعه و بنوبه خود آئینهای از تفکر و فلسفه عمومی حزبی بود که بسیاری از زمینه‌های یک نظام استبدادی را در درون خود پرورانده بود، ضمن آنکه این تفکر خود محمول عقب‌ماندگی جامعه روس، ویژه‌گیهای فرهنگی و تاریخی آن و حوادثی بود که در روند انقلاب رخ داده بودند.

از این نظر میشود گفت که این نوع تعبیر از مارکسیسم، یعنی تعبیر بلشویکی آن با خصوصیات عقب‌مانده جامعه روس در تطابق بوده و جامعه زمینه‌های جذب و پذیرش آنرا بهتر از هر نوع تعبیر دیگری از این فلسفه (مثلاً تعبیر منشویکی آن) داشته است. چنانچه تعبیر بلشویکی مارکسیسم خود در جامعه‌های پیشرفته اروپائی شانس موفقیت ناسازگار داشت. با این حال این امر بدین معنی نیست که جامعه روسیه محکوم بوده است که تاریخاً چنین تعبیری را پذیرفته و یا مجبور بوده است که ضرورتاً چنین نوعی از تکامل را طی کند. - چنین اعتقادی بدان معنی است که برای تاریخ دستورات از پیش‌حاضر آماده تهیه کنیم و این بسا

تعبیر ما رکسیستی تا ریخ قرابتی ندارد. همه بفرنجی مسأله نیز در تشخیص حدود محضورات تاریخی جامعه روس از سوئی و حدود امکاناتی است که جامعه از لحاظ تاریخی دارا بوده، اما توانائی تحقق آنرا نیافته است.

روشن است راهی که روسیه پیمود و دکترینی که زمینه های فکری این تحول را هموار کرد، از ابتدا آگاهانه انتخاب نشد. اما باید دید رژیم که از پایان جنگ داخلی و بویژه از اواخر سالهای ۱۹۲۰ در روسیه شوروی تثبیت شده و به حاکمیت و دیکتاتوری رژیم استالینی انجامید، تا چه اندازه در اندیشه و تفکر حزبی وجود داشت که در اکتبر ۱۹۱۷ بنا بر طبقه کارگر روسیه به قدرت رسید؟ باید دید تا چه اندازه در نظرات لنین زمینه های توجیه بوروکراسی در حزب، دولت و جامعه و زمینه های برقراری دیکتاتوری استالین وجود داشته است؟

بررسی تاریخ روسیه، بخصوص بعد از پیروزی انقلاب و تا هنگامیکه لنین در قید حیات بود، زمینه های از این توجیه تئوریک را نمایان می سازند. بعنوان نمونه، مصوبات دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ که به ممنوعیت فراقسیونها در حزب انجامید، نمونه بارزی از یگانگی بین تئوری لنینی و پراتیک استالینی بشمار میرود. از این دیدگاه استالین یک لنینیست واقعی بود. او در نهایت علیه جنبه های از لنینیسم عمل کرد، نه علیه تعامیت آن. او خود بیش از آنکه سازنده دیکتاتوری باشد، محصول آن بود، محصول تفکری که حاملین آن با کسب قدرت در اکتبر ۱۹۱۷ و برقراری نظامی تک حزبی، مقدمات سرکوب همه آزادیهای دمکراتیک را فراهم آوردند.

اما پوزیسیون علیرغم همه کوششها و تمام تلاش به بیرون آمدن از این "محضورتاریخی" و مبارزه علیه آن، در چارچوب این نظام باقی

مانند در مبارزه‌اش علیه این نظام محض بره‌نمی همه جوانب آن نبود. رمز شکست اپوزیسیون در همین نهفته است. سرنوشت اپوزیسیون و آتی به انقلاب روس، لگدمال ایمان خرافی و باور مذهب گونه به حقانیت مسلم و بی قید و شرط حزب، رهبری و تشکیلات شد و حزب، رهبری و تشکیلات در پیشبرد مقاومت خود هر جا که با مقاومت اپوزیسیون روبرو شد، این ایمان و باور را به قضاوت کشید و این چشم‌پنداری مقاومت آن بخشی از جامعه متفکر و انقلابی روس بود که در حزب بلشویک علیه بوروکراسی و استبداد متشکل شده بود.

باور به اشتباه‌ناپذیری حزب و دفاع او موجودیت و وحدت آن بهر قیمت، طلسم‌نا‌توانی اپوزیسیون در "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" لنین بود که سرنوشت وی را در تبعیت کورکورانه از رهبری، انطباق و مرکزیت لنینی، تا شقاوت، سرکوب و ترور استالینی رقم زد. اپوزیسیون زندانی دکترینی بود که خود در شکل گرفتن اثر سهم بوده است. دکترینی که دست‌آخرا از اپوزیسیون، که از حزب لنینی نیز اثری باقی نگذاشت، آنچه باقی ماند دستگامی بود که دیگر به یک ارگان کامل ترور علیه آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم تکامل یافته نبود. اپوزیسیون خود قربانی بزرگ این دستگام شد. با این همه علیرغم همه ضعف‌ها و کمبودها پیش‌زمینه‌هایی از یک تفکر آرزوخواهان‌ایمان‌به‌یک نظام دموکراتیک سوسیالیستی را ارائه داد و در راه برقراری آن همان باخت، روسیه‌اولین سرزمین شکست آرزوخواهان نبود.

در اکتبر سال ۱۹۱۷، بلشویکها هدایت یک جامعه ویران و از هم پاشیده را که آخرین رمق‌اش در جنگ امپریالیستی از کف رفته بود، بدست گرفتند. از هم‌پاشیدگی اقتصادی و هرج و مرج سیاسی، گرسنگی، قحطی

وبی خانمانی ، همراه با جنگی خانمانسوز که محاصره امپریالیستی و جنگ داخلی را بدنبال داشت ، جامعه روسیه و حزب بلشویک را در معرض مخاطراتی جدی و تعیین کننده قرار داد .

بایه های موجودیت ملتی که تحت حکومت حزب لنینی بود در حال اضمحلال قرار گرفته و درآمد ملی روسیه در پایان جنگ داخلی تنها یک سوم درآمد ملی سال ۱۹۱۳ بود . تولید کالا در صنایع کمتر از یک پنجم تولید قبل از زمان جنگ بود . تولید ذغال سنگ به یک دهم و آهن به یک پنجم مقدار قبل از زمان جنگ تنزل کرده بود . کلیه راه آهن روسیه از بین رفته و ذخایر مالی کشور که بدون آنها هیچ اقتصادی نمیتواند سرپا بایستد از میان رفته بود . سکنه هر دو پایتخت از ماهها قبل با ۱۰۰ گرم نان و چند سبب زمینی در روز زندگی کرده و از سوزاندن اثاثیه منزل برای گرم کردن خود استفاده میکردند . (۲۸)

سالها جنگ ، پیش شرطها را از آنچه در صفحات پیش بدان اشاره شد ، برای یک تحول سوسیالیستی با زهم نامناسب بزرگ کرده بود . صنایع بزرگ که در سال ۱۹۱۸ سی و پنج درصد میزان تولیدات زمان قبل از جنگ را تولید میکرد ، میزان تولیدات اش در سال ۱۹۲۰ ، در مقایسه با سال ۱۹۱۳ به ۱۸ درصد رسیده بود .

افت تولید خودی خود نمی توانست تغییری در ازم مدت در ساخت اقتصادی وارد آورد ، اما بیان کننده زمینه های نامناسب برای تحول سوسیالیستی بشمار میآمد . جدول زیر موقعیت صنعت بزرگ ، تولید ناخالص و نسبت آنرا به ازااء تعداد کارگران در فاصله سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۳ نشان میدهد .

سال	۱۹۱۳	۱۹۱۷	۱۹۱۸	۱۹۱۹	۱۹۲۰
تولید ناخالص (به میلیون روبل رایج قبل از جنگ)	۵۱۲۱	۳۸۴۸	۱۸۴۵	۹۵۵	۸۱۸
تعداد کارگران (بسه ۱۰۰۰)	۲۵۵۲	۲۵۹۶	۲۰۱۱	۱۳۳۲	۱۲۲۳
تولید ناخالص به ازاء هر کارگر (روبل رایج قبل از جنگ)	۲۲۰۳	۱۴۸۲	۹۱۷	۷۱۵	۶۶۹

(۲۹)

تولید در صنایع کوچک نیز بطور متوسط به دو سوم تنزل یافته بود. در کشت و ورزی تولیدات به مراتب پائین تر از مقدار تولید در سال ۱۹۱۳ بود. تولید محصولات کشت و ورزی به یک سوم تنزل کرده تا آنجا که با احتساب مقدار نیاز قبل از آغاز جنگ نیز کفاف احتیاجات مردم را نمیداد. در سال ۱۹۱۷ در بسیاری از ایالات، بین ۲۰ تا ۲۵ درصد زمین ها کشت نمیدادند و از بارآوری زمین های کشت و ورزی تا ۲۵ درصد کاسته شده بود. (۳۰)

بلشویکها نیز برای سیر کردن شهرهای گرسنه و قحطی زده و مرثیه کشیدن وضع ارتش درگیر در جنگ، محصولات کشت و ورزی دهقانان را بدون کمترین ملاحظه ای صادره میکردند.

واقعیت این است که بلشویسم هیچگاه پایه و سنت چندانی در میان دهقانان نداشت. حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ در روستاها تنها ۲۰۴ حوزه با ۴۱۲۲ نفر عضو داشت. (۳۱) در طول انقلاب نیز حزب از طریق پذیرفتن شعار اس - ارها پیرامون مساله ارضی بود که قادر شد حمایت دهقانان را جلب کند. دهقانان نه بخاطر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و نه برای انقلاب جهانی، بخاطر هیچ یک از اینها به انقلاب نپیوسته بودند. آنچه آنان را بسمت شعارهای بلشویکی جلب کرد، یکی

مسأله زمین و دیگری خاتم‌دادن به جنگ بود. بلشویکها همه جا فعالانه شعار پایان دادن به جنگ امپریالیستی را طرح کردند. این شعار برای دهقانان نوید بازگشت فرزندان نشان از جبهه‌های جنگ بود که نیروی اصلی ارتش تزاری را تشکیل میدادند. اما اگر آنان بخاطر جنگ که با خود گرسنگی و مرگ و میر را به همراه آورده بود به تزار پشت کرده بودند، چرا مسایستی فرزندان نشان را تحویل کمیسارهای ارتش سرخ دهند تا در گوشه دور افتاده‌ای از سرزمین پهناور روسیه سربه‌نیست شوند؟ اگر قرار بود جنگ ادامه یافته و محصولات کشاورزی صادره شده و قحطی و گرسنگی مختصر داروندارشان را بر باد دهد، پس برای آنها بین این دو نظام چه تفاوت عمده‌ای وجود داشت؟

مگر جز این بود که محصول این بار نه بنام "سنت" و "مشیت الهی" که بنام خلق صادره می‌شد؟ که این بار فرزندان نشان نه در یک "جنگ میهنی" و در "دفاع از میهن"، که "بخواست خدا و اراده پادشاه"، بلکه در یک نزاع خوشین و "جنگ برادرکشی" که توسط "مشتی بی‌دین" بر راه افتاده بود، بخاک می‌افتادند. پس اگر آنان علیرغم سنت‌ها و احساساتی که فکر و روانشان را در طول قرن‌ها انباشته بود، "بخواست خدا و اراده پادشاه" و "دفاع از میهن" که هیچ دورنمای امیدبخشی را نوید نمی‌داد، پشت پا زدند، دیگر مخالفت با کسانیکه علیرغم همه وعده‌ها ایشان نه تنها در زندگی مادی آنان تغییر مثبتی نداده بودند، بلکه معنویاتشان را نیز دستخوش تزلزل کرده بودند، کار مشکلی نبود.

دهقانانی که پیروزی انقلاب خود مدیون حمایت آنها نبود، در مقابل بلشویسم موضعی دشمنانه اتخاذ کردند و همه جا سربه‌شورش برداشتند. در این شرایط گرسنگی و قحطی پیدا می‌کرد و بیماریهای واگیر همه جا گیر شده و در نتیجه کمبود دارو و پزشک صدها هزار نفر جان باختند. هم‌زمان

بیکاری و تورم نیز به منتهی درجه رسیده و همراه با آن قدرت خرید روبل به صفر رسیده بود.

بلسویکها به حمایت و پشتیبانی پرولتاریا، یعنی کمانی گسسه فعال ترین نکیه گاه آنها بودند نیز اطمینانی نداستند. آگاه ترین و با ایمان ترین آنها در جنگ از سن رفتاری و آنها شیکه رنده ما رسیده بودند، کرسنه، حسنه، دلسرد و نا امید بودند.

در زمستان سال ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ مشکلات اقتصادی دانشا وسعت می گرفت. در سراسر روسیه تقریباً هیچ کوره بزرگی منقول بکار نیامد. کارگران در طول ساعات کار، بخش وسیعی از تولیدات را دزدیده و در مقابل مواد غذایی با دهقانان معاوضه میکردند. در کارخانه ها و کارگاهها شیکه هنوز بطور معجزه آسایی کار میکردند، کارگران که مزد خود را به صورت کالا میگرفتند، میبایستی با صرف باقیمانده توان خود، آنچه را که بدست می آورند در مقابل با مواد غذایی در بازار سیاه معاوضه می کردند.

" میلیوتین کمیسار کتا ورزی در چهار زمین کنکره سن دیکا در ماه مه ۱۹۲۱ اعلام کرد که: " ۵۰ درصد آنچه در کارخانه ها تولید میشود توسط کارگران دزدیده میشود و یک کارگر متوسط تنها میتواند یک پنجم مخارج زندگی اش را با حقوقی که میگیرد تأمین کند و بقیه یک چهارم آنرا با یک وسیله معامله در بازار سیاه بدست آورد". (۳۲)

تعداد کارگران صنایع که به دلیل رشد عظیم تسلیحات در طول جنگ از ۲/۶ میلیون در سال ۱۹۱۳ به ۳ میلیون نفر در سال ۱۹۱۷ رسیده بود، از این به بعد یک تنزل و سقوط دائمی را نشان میداد. تعداد کارگران از ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۸ به ۱/۵ میلیون نفر در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ رسیده بود تا ایداشا ره کرد که تعداد کارگران متخصص نسبت به

سال ۱۹۱۲ یا ۱۹۱۷ بسیار کم بود. کارگرانی هم که نیمه وقت کار میکردند و برخی که احتمالاً تنها یک روز در هفته در کارگاه‌ها کار میکردند نیز در این محاسبه در نظر گرفته شده‌اند. تازه اینها در صورتی بود که مواد خام و مواد سوختی مورد احتیاج موجود میبود.

در اثر عقب رفتن نیروهای مولده، یک تغییر اجتماعی در کل ساختمان جامعه شوروی رخ داد. به دنبال جنگ، بیماری، مرگ و میر، پناکین رفتن تولید مثل و پائین رفتن سطح تغذیه مردم در شهرها، یک بازگشت عمومی پرولتاریا به دهات مشاهده میشد که این بازگشت نتیجه بیکاری و گرسنگی کارگرانی بود که به امید پیدا کردن لقمه نانسی در روستا و برای اینکه از گرسنگی نمیرند به دهات باز می‌گشتند. این بازگشت جمعیت به دهات سیمای شهرهای روسیه و نسبت جمعیت پرولتاریا را تغییر میداد. طبقه کارگر به علت جنگ داخلی، مرگ و میر و مهاجرت به دهات موقعیت طبقاتی خود را از دست میداد.

کلیه شهرها در طول سه سال از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰، ۳۳ درصد جمعیت خود را از دست دادند. شهرها هر چه بزرگتر بودند، کاهش جمعیت شان بیشتر بود. در سال ۱۹۲۰ در پترزبورگ تنها ۴۲/۵ درصد جمعیت سال ۱۹۱۷ و در مسکو ۵۵/۵ درصد آن باقی مانده بود. (۳۳)

در مجموع بین سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۱۷، هشت میلیون انسان به روستاها روی آور شدند. تازه آنچه از پرولتاریا در شهرها باقی مانده بود به مقدار زیادی در ارتش سرخ، حزب و ارگانهای دولتی (شوراها، کمیاریات و پلیس سیاسی) مشغول بکار بود. به عبارت دیگر بخش وسیعی از پرولتاریا در زمینه‌های غیرتولیدی به فعالیت اشتغال داشت و یا کار و فعالیت تولیدی دائمی و مشخصی نداشت.

حدول زیر نسبت تعداد پرولتاریا در صنایع و معادن را در طبی

سالهای مختلف سال می دهد:

<u>سال</u>	<u>تعداد ده میلیون</u>
۱۹۱۳	۳/۱
۱۹۱۷	۳/۶
۱۹۱۸	۲/۵
۱۹۱۹	۱/۴
۱۹۲۰	۱/۵

(۳۴)

این اوضاع بحث های فراوانی را در حزب بیرونی درجه پرولتری بودن آن ، ارتباط سیاسی حزب با زمینه طبقاتی آن و اینکه حاکمیت حزب تا چه اندازه با سکیه پرواسکی و نکه گاه طبقاتی وی است ، دامن رد ، اگر " دیکتاتوری پرولتاریا " در جامعه شوروی محصول بایه طبقاتی پرولتاریا بود و از آن الهام می گرفت ، حال با کنده شدن پرولتاریا از تولید و محیط کار و فعالیت پرولتری و بازگشت اش به روستا ، جهت گیری و تحولی در اعمال این دیکتاتوری حاصل شده و چه رابطه ای میان حزب و طبقات ایجاد شده بود؟ محور فانتونی یا در واقع طبقاتی حکومت " حزب سبانهنگ " در شرایط عدم حضور تاریخی پرولتاریا در عرصه اجتماعی چه بود و حکومتی که اعمال می شد تا چه اندازه برخاسته از مایه های طبقاتی و پرولتاریائی حزبی بود که بنا بر پرولتاریا حکومت می کرد؟

"لنین در یکی از کنگره شوراهای دسامبر ۱۹۲۱ ، در بحث با کسانیکه همواره خود را " نمایندگان پرولتاریا " می خواندند گفت: " ببخشید، منظور شما از پرولتاریا چیست؟ آیا منظور طبقه کارگری است که در صنایع بزرگ بکار مشغول است ، اما صنایع بزرگ کجا هستند؟ و این چگونه پرولتاریائی است؟ صنعت اش کجاست و چرا از کار افتاده است. " (۳۵)

او با زدر ماه مارس ۱۹۲۲ در یازدهمین کنگره حزب در این باره چنین گفت: " از زمان جنگ تا بحال کسانی در کارخانه ها کار می کنند که کارگر

شده، بلکه افرادی هستند که از سرکار با به حالی میکنند. آن‌ها در ابتدا
کمی شرایط اجتماعی و اقتصادی بدانگونه است که برولیا برای واقعی
در کارخانه‌ها مشغول بکار باشد؟ با اسناد به مارکس یا سنی جنس باشد.
اما مارکس که در سال ۱۸۴۵ میلادی در برلین به دنیا آمد، او در سال ۱۸۴۵ میلادی به‌طور کلی
بود. در سال ۱۸۴۵ میلادی او که خود را از قرن ۱۵ تکامل داده است.
همه اینها برای ۶۰۰ سال پس از این است، اما ربطی به شرایط کمی
روشن ندارد. (۳۶)

«...»
در این باره گفت: «ولادیمیر ایلچ در ورگفت که برولیا را از لحاظ
مارکسی (در روسیه) وجود ندارد. اجازه بدهید به ما سرک بگویم
که بسیار یک طیفی هستند که خود وجود ندارد». (۳۷)

www.KetabFarsi.com

بوخاریس در سال ۱۹۲۸ به یک خبرنگار
آمریکائی گفت: "بهبوده است ادعا شود که
در روسیه احزاب مختلف نمایند و خود
دانشه باشند. این امکان وجود دارد، منروط
براینکه یکی، یعنی حزب کمونیست در
کرملمین و بقیه در زندان سربرند." (۲۸)

پیرامون نظام تک‌حزبی در شوروی، زمینه و بنیادی که کسبش
و تحکیم این نظام در سرنوشت شوروی و سوسیالیسم بطور کلی باقی گذاشته،
تاکنون مباحثات فراوانی انجام گرفته و نظریات وسیع و دامنه‌داری
ارائه شده است. آنچه در این میان با صراحت میتوان گفت این است که
در جنبش مارکسیستی روسیه در سال‌های قبل از انقلاب اکثر تصور عمومی با
دست کم غالب این بود که با پیروزی انقلاب مبارزه میان جریان‌های مختلف
اپوزیسیون چون گذشته جریان خواهد داشت.

تصور این که یک حزب به تنهایی حاکم شود، همه جا معه را تحت سیطره
خود در آورد و بکوشد همه آنها را بنا بر آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم،
محق، بشری و انسانی معرفی نماید، به هیچ وجه باورکردنی نبود.

ظواهر این حکم پذیرفته شده جنبش مارکسیستی روسیه بود که به دنبال
پیروزی یک انقلاب کارگری، طبقه کارگر در قالب دیکتاتوری پرولتاریا
قدرت را در دست خواهد گرفت. از این دیکتاتوری نیز چیزی جز تقدم
بخشیدن به آمال و منافع پرولتاریا، چیزی جز برقراری وسیع‌ترین و
دامنه‌دارترین نوع آزادی و دموکراسی، برای رهایی انسان از همه قید

وبندهای طبقاتی ، ملی ، قومی و درک نمیشد. اختلاف در واقع بر سر توانائی یا عدم توانائی بِلوا واسطه پرولتاریای شکل نیافته و ضعیف روس درجا معه عقب ماندهای چون روسیه ، در تحقق این امر بود. یعنی بر سر درجه و دامنه انکشاف جا معه روسیه که خود حدود این توانائی و درجه قابلیت آنرا تعیین میساخت ، اختلاف نظر وجود داشت. بر همین زمینه در میان مارکسیستهای روسیه نسبت به وظیفه پرولتاریا در مقابل بورژوازی و دهقانان ، چگونگی پشت سر گذاشتن جامعه سرمایه داری و مسأله قدرت و در نتیجه استراتژی و تاکتیک حزب طبقه کارگر در چگونگی دست یافتن به سوسیالیسم یگانگی موجود نبود. مع هذا بلشویکها و دیگر جریانات سوسیالیست ، دولت‌های پارلمانی اروپا را دیکتاتوری بورژوازی می خواندند و تصور عمومی همه ، منحمله بلشویکها بر این بود که ارمغان دولت پرولتری آینده برقراری نوعی از دمکراسی خواهد بود که در تاریخ بشریت نظیر نداشته است. تصور و برداشت همه آنها این بود که دمکراسی بورژوائی محدود و ناقص بوده و پیروزی پرولتاریا به برقراری یک دمکراسی وسیع تر و گسترده تر منجر خواهد شد.

جنبش مارکسیستی روسیه در هر زمینه‌ای که اختلاف داشت ، در این یک مورد هم آواز بود. اختلاف بر سر چگونگی تاکتیک پرولتاریا در تحقق این دمکراسی بود ، نه ضرورت یا عدم ضرورت آن .

با شکل گرفتن و رشد شوراها به مثابه ارگانهای اعمال اراده مستقیم توده‌ها که شکست تزاریسم و پاشیدگی " دولت موقت " کرونسکی را بدنبال داشت به دمکراسی بورژوائی به مثابه بهترین فرم حکومتی نیز خاتمه داده شد. همزمان با این ، این ایده نیز بیشتر رشد میکرد که با غلبه پرولتاریا بر بورژوازی ، دولت شوراها برقرار شده و احزابی که در آن فعال بوده و دارای وجهه سیاسی میباشند دولت را تشکیل خواهند داد. در

این فاصله، یعنی همگامی دولت و مسائل کسب قدرت از حد یک بحث عام
 شوریک فرا بر رفته و به مسائل روزیدل شده بود، نمایان و سایر روس ها -
 شبکه میان مارکسیست ها در این زمینه وجود داشت، آشکارا سر می شد،
 نمایانی که بر فرازی و تکمیل یک دولت یک حزبی گرا - - - - -
 سوکولسکیف در سخنرانی خود در کنگره هم حزب در این باره چنین گفت:
 " من در این زمینه که ما باید یک جنبه واحد را - ارها نابلشویکها
 تکمیل دهیم، با رعایت استالین موافق نیستم، با گذار قدرت به دست
 سوراها، قدرت بطور احتیاط باید بر دست بلشویکها، بعنوان بحث -
 فراوان انقلاب خواهد افتاد و مسویکها و اس - ارها که راه بارش با
 کادشها را رسیده اند از سوراها بیرون رانده خواهند شد، چرا که در حجم سوخته ها
 همه آنها خود را از دست داده اند، " (۳۹)

در این فاصله با نزدیک تر شدن مسائل کسب قدرت سیاسی و امکان
 تکمیل دولت، آنچه تا کنون تنها بعنوان یک بحث عام شوریک در جریان
 بود رفته رفته حدی رسیده و اختلافات موجود، اما ناروس میان مارکسیست ها
 در این زمینه واضح تر می شد، با این همه این نظریه به هیچ وجه موضع
 غالب در حزب نبوده و اصولاً حزب هنوز موضع روس و منحصی برامون این
 مسئله داشت.

در ۳۱ اوت ۱۹۱۷ شورا های پتروگراد موافقت خود را با قطعنامه
 بلشویکها که کسب قدرت از سوی کارگران و دهقانان را عنوان میکرد،
 اعلام نمودند. بدینال آن بلشویکها برای اولین بار در انتخابات
 شورا های پتروگراد اکثریت آراء را به دست آوردند، در ۵ سپتامبر نیز
 اکثریت شورا های مسکو به قطعنامه بلشویکها پیرامون مسئله قدرت
 رای مساعد دادند و بیشتر شورا های شهرهای صنعتی که خود را به ارگانهای

با لقوه قیا متبدیل ساخته بودند نیز به آنها پیوستند .

بدین ترتیب حزب بلشویک در فاصله کوتاهی از یک حزب کوچک ، به بزرگترین نیرو در مهمترین ارگانهای انقلابی کشور یعنی در شوراها بدل شد . با این تغییر بزرگ برخی از موانع موجود در راه تشکیل حکومت ائتلافی احزاب فعال در شوراها از بین نمرفت اس - ارها و به ویژه منشویکها نفوذ فوق العاده خود را در شوراها از دست داده و بلشویکها با نفوذ و اعتباری که بدست آورده بودند ، اطمینان داشتند که سایر نیروها را رقیبی جدی نخواهند یافت . ضمن آنکه با ورود نیاز به همکاری میان احزاب سوسیالیست ، به ویژه در میان پایه ها و توده های حزبی بسیار موی بود و رهبری احزاب نمی توانستند این واقعیت را به سادگی نادیده بگیرند . لنین خود حتی در روزهای قبل وجهه سا بعد از اکتبر نیز از همکاری با منشویکها و سایر نیروهای سوسیالیست چشم پوشیده بود . لحظه ای کوتاه اما میدان میرفت که تشکیل حکومتی ائتلافی امکان پذیر باشد ، لنین در این زمینه گفت : " اکنون نقطه عطفی قطعی در انقلاب روس پیدا شده است که ما بعنوان یک حزب میتوانیم سازش را و طلبانهای را پیشنهاد کنیم تشکیل حکومتی با اس - ارها و منشویکها که در مقابل شوراها مسئولیت داشته باشد چنین دولتی به احتمال بسیار قوی پیشرفت و تکامل مسالمت آمیز انقلاب روسیه را تضمین خواهد نمود ، اما در این تکامل مسالمت آمیز انقلاب بلشویکها بعنوان هواداران روشهای انقلابی مبارزه با بیستی بخواهند و میتوانند به یک چنین سازشی تن در دهند ما از یک دمکراسی واقعی نباید هراسی داشته باشیم ، زیرا زندگی به نفع ماست . " (۴۵)

اما چنانکه خواهیم دید این افکار بزودی به دست فرا موشی سپرده

شدند. سیرتحوالات و کسب قدرت از سوی حزب بلشویک، بدون مشارکت سایر احزابی که در شوراها نفوذ داشتند، وضع فوق العاده‌ای را پیش کشید. با پیروزی انقلاب چگونگی موضع حزب بلشویک در قبال تشکیل یک دولت ائتلافی با سایر احزابی که در شوراها فعالیت داشتند، در سطح وسیعی مطرح شد. همچنین در شوراها و پارهای از سندیکاها ایده تشکیل دولتی مرکب از همه نیروهای سوسیالیست مطرح شد.

با پیروزی انقلاب که در آستانه تشکیل دومین کنگره سراسری شوراها انجام گرفت، اوضاع نوینی بوجود آمد. دومین کنگره شوراها بلافاصله پس از قیام تشکیل شد و با ایجاد دولتی که شورای کمیته‌های خلق بود، موافقت نمود. اس‌ارهای چپ با آنکه از قیام اکتبر جانبداری می‌کردند، از پیوستن به دولت خودداری کردند. آنها معتقد بودند که با عدم شرکت در دولت بنحویث مؤثرتری میتوانند میان بلشویکها و سایر احزاب سوسیالیستی میانجیگری کرده و ائتلاف وسیعی را بوجود آورند. کنگره شوراها با اکثریت زیادی تشکیل شورای کمیته‌های خلق منحصر بلشویکی را که لنین در رأس آن قرار داشت، مورد تصویب قرار داد.

مهمترین ارگان کشور بعد از گرفتن قدرت کنگره سراسری شوراها بود. در فاصله برگزاری کنگره شوراها، بزرگترین قدرت قانونگذاری و اجرایی، کمیته اجرایی مرکزی شوراها بود که در ابتدا از چندین حزب تشکیل شده بود. هیئت اجرایی دولت شورای کمیته‌های خلق تمام داشت که برابر با هیئت وزیران در دولت‌های سابق بود و کمیته‌های آن بجای وزراء عمل میکردند.

در همان اولین روزهای پس از انقلاب اکتبر، هواداران تشکیل یک دولت ائتلافی با شرکت احزاب سوسیالیست، چه در درون و چه در

بیرون از حزب بلشویک فعالیت وسیعی را برای تشکیل یک دولت ائتلافی آغاز کردند. خواست تشکیل دولت ائتلافی از محدوده احزاب فراتر رفته و شوراها و سندیکاها را نیز دربرگرفت.

بعنوان نمونه کمیته اجرائی سندیکای کارگران راه آهن (Vikrol) که بلشویکها در آن اقلیت بودند، ایندادرخواست تشکیل یک دولت ائتلافی را نموده و سپس تهدید نمود که در صورت عدم تشکیل چنین دولتی دست به اعدام خواهد زد. تهدید به اعدام در میان سایر سندیکاها نیز گسترش یافت با بدتوجه کرده موافقت حزب بلشویک در مذاکره با سایر احزاب سوسیالیست، برای تشکیل یک دولت مشترک از احزاب درون شوراها ضمنتیجه نفوذ چنین ایده ای در میان کارگران بود. تهدید کارگران سندیکاها را راه آهن به اعدام، در صورت عدم مذاکره بلشویکها با سایر احزاب برای تشکیل یک دولت مشترک آنها را مجبور کرد به این تقاضا تن در دهند. (۴۱)

همراه با اعتراضات شوراها و تهدید سندیکاها به اعدام و نیز مقاومت درونی حزب بلشویک در مقابل تشکیل دولت از یک حزب، فعالیتهای وسیعی از جانب جناح راست حزب بلشویک برای تشکیل یک دولت ائتلافی آغاز می شد. در ۲۹ اکتبر ۱۹۱۷ کمیته مرکزی حزب در غیاب لنین و تروتسکی و استالین تمایل خود را دایر بر تشکیل یک ائتلاف با سایر نیروها اعلام کرد. در ۳۰ اکتبر بدون شرکت لنین و تروتسکی، کمیته مرکزی حزب بلشویک به اتفاق آراء موافقت نمود تا همه احزابی که در شوراها نماینده دارند، یک نماینده در کمیته اجرائیه مرکزی که به مثابه مهمترین ارکان تصمیم گیری کشور عمل میکرد، داشته باشند. در اینجا منشویکها اعلام کردند که با شرکت لنین و تروتسکی در چنین دولتی مخالف بوده و خواستار برکناری آنها شدند.

علت مخالفت ضمناً از آنجا سرچشمه میگرفت که لنین و تروتسکی دو
تئوریسین و سازماندها ملی انقلاب اکتبر بودند. انقلاب اکتبر، بویژه
برای جناح راست منشویکها کودتائی بیش نبود. کودتائی که در اساس
علیرغم میل باطنی طبقه کارگر و ایجاد انشعاب در آن، بر زمینهای
ماجرای جوانان انجام گرفته بود. توطئه‌های که در درازمدت علیه آرمیان
پرولتاریا، علیه دمکراسی و به سود استبداد عمل خواهد کرد. بنظر آنها
لنین و تروتسکی، مسبب اصلی این عمل که در ورای تمام استبدادات
پرولتاریای روسیه و باورهای سوسیالیسم، با انگیزه‌های آوانتوریستی
همه پرولتاریای جهانی و سوسیالیزم را در مقابل عملی انجام شده قسرا ر
داده بودند، نمی توانستند در دولت آینده که میبایستی نشانه اتحاد
ویگانگی صفوف پرولتاریای روسیه باشد، شرکت داشته باشند. ضمن
آنکه ایندو خود از مخالفین تشکیل دولتی مرکب از همه احزاب سوسیالیست
بودند، پس کنار گذاشتن شان به تقویت جناح راست حزب بلشویک که
همگونیهای بسیاری با منشویکها داشت میانجا میدو این در مجموع بسود
جناح اعتدالی و زیان جناح رادیکال در صفوف سوسیال دمکراسی روس
بود. کنار گذاشتن لنین و تروتسکی از دولت، با نفوذ و محبوبیت کم
نظیری که آن دو در حزب و در میان توده‌های مردم داشتند، مطلب قابل
بحثی نبود و کل حزب نمیتوانست آنرا بپذیرد، با این حال در میان
برخی از رهبران بلشویکها، حتی این شرط نیز چنانچه به تشکیل یک
دولت ائتلافی می اتجا مید قابل تصور بود، چرا که تشکیل دولتی منحصر
بلشویکی برای آنها حکم فاجعه‌ای را داشت. باید توجه نمود که در درون
حزب بلشویک اصولاً با دست زدن به قیام که به پیروزی انقلاب آنها میدنیز
مخالفت‌های جدی موجود بود و لنین تنها در آخرین لحظات موفق شد نظر
کمیته مرکزی را به قیام جلب کند. با این حال قیام نمیتوانست بمعنی

حقاً نیت تشکیل دولت از یک حزب تلقی شود. اپوزیسیون بلشویکیسی
هوادار تشکیل دولتی مرکب از همه نیروهای سوسیالیست معتقد به بود که
تشکیل دولت خالص بلشویکی نه تنها در مخالفت با طبقه میانی جا میسه
است، بلکه همچنین علیه بسیاری از کارگران و دهقانانی است که به
منشوبکها و اس-ارها رأی داده‌اند.

درنشستی درروز با زدهم نوامبر، کمیته اجرائی مرکزی جدید
کنگره شوراها پیشنهادها دکانف مبنی بر ارسال نمایندگان به کنفرانس
تمام احزاب سوسیالیستی، پیشنهادها شده توسط کمیته سندیکای کارگران
راه آهن برای بررسی پیرامون تشکیل یک دولت ائتلافی را بدون بحث
مورد توافق قرار داد..... در این کنفرانس ریازانف در رأی هیئت
بلشویکی قرار داشت. آنها با تشکیل کمیسیونی برای بررسی پیشنهاد
معالجه آمیز کمیته سندیکای کارگران راه آهن، در مورد تشکیل یک
دولت متشکل از احزاب سوسیالیست که برنامہ بلشویکها - صلح فوری و
زمین به دهقانان - را متعهد می شد، توافق کردند. برنامہ بلشویکها
قبلاً توسط کنگره شوراها مورد توافق قرار گرفته بود. (۲۲)

در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ کمیته مرکزی حزب بلشویک به اتفاق آراء
گسترش پایه های دولت از طریق اضافه کردن نمایندگان احزاب سوسیالیستی
به کمیته اجرائی مرکزی شوراها را مورد شناسایی قرار داد.....
کنفرانس پیشنهادها شده از طرف کمیته سندیکای کارگران راه آهن نیز طرحی
موقت برای تشکیل دولت جدید تهیه کرده بود، اما این طرح هنوز در مورد
کنار گذاشتن زمین و تروتسکی از هر دولتی اصرار میورزید. با این حال
در ۱۴ نوامبر کمیته اجرائی مرکزی کنگره شوراها با ۴۰ رأی در برابر
۳۱ رأی قطعاً مهای را به تصویب رساند که بهر حال راه را هنوز برای
معالجه بازمی گذاشت.

بدنبال تصویب قطعنامه مربوط به مسأله ائتلاف توسط کمیته اجرایی مرکزی کنگره شوراها، جلسه کمیته مرکزی حزب بلشویک و برخی دیگر از نمایندگان حزب برای شنیدن گزارش‌ها منف و ریازانف در مورد نتیجه کارکنفرانس تشکیل شد. از گزارش مختصر سخنانیهای تروتسکی چنین بنظر می‌رسید که ناراضایی شدیدی نسبت به اینکه منف و ریازانف اصولاً کنار گذاشتن لنین و تروتسکی را از دولت قابل بحث دانسته‌اند، بوجود آورده بود. لنین آشکارا اعلام کرد: "سیاست‌ها منف میبایستی از همان ابتدا متوقف میشد". "مباحثات میبایستی فقط بعنوان پوششی دیپلماتیک برای عمل نظامی در نظر گرفته میشد" تا فرصت را برای ارسال قشون به مسکو فراهم میکرد. سوردلف احتمالاً نظر لنین را بیان می‌کرد. هنگامیکه پیشنهاد کرد تا چندتن از اعضای کنفرانس پیشنهاد شده توسط کمیته سندیکای کارگران راه آهن میبایستی دستگیر شوند. با این حال کمیته مرکزی حزب با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در این میان لنین طرح قطع فوری مذاکرات پیرامون مسأله ائتلاف را پیشنهاد کرد. لونا چارسکی در اعتراض به طرح لنین و در میان کف زدنهای حضا رگفت: "در این صورت تنها یک نفر در حزب باقی خواهد ماند. یک دیکتاتور". وی در ۱۵ نوامبر طی نامه شدیدالحنی از مقام خود بعنوان کمیسار آموزش استعفا کرد. بهر حال طرح لنین مبنی بر قطع مذاکرات پیرامون تشکیل دولت ائتلافی در مقابل ۱۰ رأی به ۴ رأی با شکست مواجه شد. در مقابل قطعنامه‌ای که بعنوان "آخرین کوشش" برای تشکیل یک دولت ائتلافی بشمار میرفت با ۹ رأی در مقابل ۴ رأی و یک رأی ممتنع به تصویب رسید. (۲۲)

در ۱۵ نوامبر در نشست کمیته مرکزی حزب، زینوویف، کامنف، ریکوف، نوگین، ریازانف و احتمالاً برخی دیگر به قطعنامه بلشویکها

پیرامون بحث‌های مربوط به تشکیل دولت ائتلافی که بر روی شرکت لنین و تروتسکی در هر دو ولستی اصرار می‌ورزید، رأی مخالف دادند. روز بعد لنین بیانیه‌ای را طرح کرد که در آن نظریات اکثریت کمیته مرکزی حزب علیه ائتلاف را تدوین ساخته بود. او اعضاء در دسترس را به امضای بیانیه دعوت نمود. این بیانیه اقلیت را با تهدیدیه اخراج از حزب، به تسلیم شدن به نظرات اکثریت دعوت می‌نمود. اعضاء زیرین این بیانیه را امضاء کردند. لنین، تروتسکی، استالین، سووردلف، اوریتسکی، یوفه، بوبنوف، سوکولنیکوف و مورائف. در مقابل آنها زینوویف، کامنف، میلیوتین، نوگین و ریکوف از امضای بیانیه خودداری کردند. بوخارین در مسکو بود و برخی دیگر از اعضاء نظیر کولونتای آ، شامیان، برسین و اسمیکلاهم احتمالاً در پتروگراد نبودند. چه در غیر این صورت همراه با لنین بیانیه را امضاء می‌کردند. (۴۴)

اختلاف بر سر مسائل ائتلاف حزب بلشویک را تا آستانه انشعاب پیش برد. اپوزیسیون سرسختانه در مقابل اکثریت رهبری به مخالفت خود ادامه میداد و لنین نیز آنان را به پذیرش نظرات اکثریت فراخوانده و بیه اخراج از حزب تهدید می‌نمود. او اعلام کرد: "اپوزیسیون بایسته دیسپلین حزبی کردن نهاده و به انتقاد سه‌شبی اکثریت در مسائل ائتلاف پایان بخشد و یا اینکه حزب بلشویک را ترک کرده و به روشنی بسمت منشویکها و اس-ارها برود." (۴۵)

"به اولتیم لنین ۹ نفر از اعضاء در دسترس کمیته مرکزی رأی موافق دادند. تروتسکی، استالین، سووردلف، اوریتسکی، درژینسکی، یوفه، بوبنوف، سوکولنیکوف و مورائف. ۵ نفر از دادن رأی خودداری کردند. کامنف، زینوویف، ریکوف، میلیوتین و نوگین." (۴۶)

اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک که توسط لنین هدایت می‌شد، با این دلیل برای تصمیم اتخاذ شده درمأله ائتلاف اهمیتی قائل نبود، چرا که احزاب دیگر آماده نبودند برنامۀ دومین کنگره سراسری سوراها را بپذیرند. لنین اعلام کرد: " طفره رفتن از یک دولت بلشویکی، هنگامی که اکثریت دومین کنگره سوراها قدرت را به این دولت داد، بدون حیانت بقدرب سوراها ممکن نیست. " (۴۷)

استدلال لنین در واقع این بود که ما بپذیرفته شدن برنامه بلشویکی از سوی دومین کنگره سوراها دیگر مأسأله تشکیل دولت ائتلافی با سایر احزاب سوسیالیست نمی توانست مطرح باشد، چرا که این احزاب صریحاً مخالفت خود را با این برنامه اعلام کرده بودند. بنابراین تشکیل چنین ائتلافی بمعنی زیرپا گذاشتن تصمیم دومین کنگره سوراها بود. لنین با این استدلال به حقانیت تشکیل دولت خالص بلشویکی می‌رسید. دیگری نداشت که دولت خالص بلشویکی خود حقانیت و موجودیت سوراها را بیسز زیرپا گذاشت.

با مخالفت صریح لنین و تروتسکی و اکثریت کمیته مرکزی حزب با تشکیل دولت ائتلافی، همراه با فشاری منشویکها در کنار گذاشتن لنین و تروتسکی، زمینه‌های موفقیت اپوزیسیون هوادار ائتلاف از بین میرفت و خطرات انشعاب در حزب بلشویک بر سر این مأسأله به مراحل جدی تر خود نزدیک شده و اپوزیسیون به آخرین تلاشهای ناموفق خود برای تحقق نظرات اشردست میزد.

سه نفر از اعضای کمیته مرکزی که عضو شورای کمیسارهای خلق بودند، بعنوان اعتراض به دولت تک حزبی از مقامات خسودا استعفا کردند. ریکوف (داخله)، میلیوتین (کشاورزی) و نوگین (تجارت و صنعت)، همراه آنها تئودورویچ (تغذیه) و کمیسارهای دیگری

که دارای سمت رسمی دولتی نبودند، از جمله ربا زانف و لارین نیز از سمت خود استعفا کردند. شلیپیا نیکوف کمیسیون کار رنیزطی اطلاعیسه جداگانه‌ای به آنها پیوست. آنها اعلام کردند: " ما برای نظرسیم که ضروری است یک دولت شما موسیالیستی از همه اجزایی که در شوراهای نماینده دارند، تشکیل شود. اعلام میکنیم در غیر این صورت تنها یک راه وجود دارد. برپا نگاشتن یک دولت خالص بلشویکی با تکیه بر ضرورت سیاسی. ما این را نمیتوانیم و نخواهیم پذیرفت. ما مسئولیت این سیاست را نمیتوانیم بپذیریم و لذا از سمت خود بعنوان کمیسیون خلق در مقابل کمیته اجراییه مرکزی صرف نظر میکنیم." (۴۸)

در دسامبر ۱۹۱۷ بعد از تشکیل کنگره دوم نمایندگان دهقانان، جناح چپ اس-ارها که در این فاصله به یک حزب مستقل بدل شده بود، به دولت بلشویکی پیوست و ۸ نفر از اعضای آن به عضویت دولت درآمدند. باید اشاره کرد که جناح چپ حزب اس-ارها از همان ابتدا هوادار تشکیل یک دولت انقلابی وسیع بود. آنها بعد از آنکه نتوانستند بر جناح راست حزب خود غلبه کرده و آنها را به شرکت در دولت متقاعد کنند، بالاخره با شرکت در دولت بلشویکی موافقت نمودند. پیوستن آنها به دولت اعتبار جناح مخالف ائتلاف را تقویت کرده و از یاریک حزبی بودن دولت نیز میکاست.

در اواسط مارس ۱۹۱۸، هنگامیکه جناح چپ حزب اس-ار در اعتراض به صلح با آلمان از دولت خارج شد، اکثریت حزب بلشویک مدت ها بود که بحران مسئله ائتلاف را از سر گذرانده و تب ائتلاف اپوزیسیون فروکش کرده بود. تاکتیک لنین در جلب این جناح به دولت که به قیمت پذیرش برنامهای بر سر مسأله زمین حاصل شده بود، به منفرد کردن هواداران ائتلاف بزرگ آنها میدوخت و نشاعب در حزب را نیز بر سر این

جریان مرتفع ساخت. اعضای اپوزیسیون که از استعفای خود سودی
نیسته بودند، بزودی فعالیت خود را از سر گرفتند. ظاهراً هر اس از انشعاب
در حزب و حفظ وحدت، محرک اصلی تسلیم شدن آنها به مواضع اکثریت بود.
لنین بعدها در یک سخنرانی در ۴ ژوئیه ۱۹۱۹ گفت: "اگر ما را به
دیکتاتوری تک حزبی متهم کنند و چنانکه شنیدید جبهه واحد سوسیالیستی را
پیشنهاد نمایند، خواهیم گفت: بله. دیکتاتوری یک حزب! ما بر سر
این تصمیم باقی مانده و این زمینه را نمیتوانیم ترک کنیم، چرا که این
حزب است که در طول دهها سال مقام پیشاهنگی تمام پرولتاریای صنعتی
را یکف آورده است." (۴۹)

رژیمی که قرار بود حاکمیت طبقه کارگر را تضمین کرده و دمکراسی
وسیع سوسیالیستی را جایگزین رژیم خودکارا متزاری و دیکتاتوری
بورژوازی سازد، بنام دست یافتن به "مقام پیشاهنگی پرولتاریا"،
با برقراری دولتی تک حزبی، گامی اساسی در راه تحکیم استبداد و علیه
دمکراسی برداشت.

با کنار گذاشتن احزاب سوسیالیست و کارگری، مبارزه اپوزیسیون
خاتمه نیافته و روی به مقاومت خود علیه دیکتاتوری حزبی ادامه داد.
نشریات قابل دسترس ترین و صریح ترین بیان قانونی مخالفت اپوزیسیون
با حاکمیت انحصارگرانه بلشویکی بود. با شکست مذاکرات پسران مسون
تشکیل دولت ائتلافی، مسأله نشریات از همان ابتدا به یک موضوع جدی
بدل شد. چگونگی انتشار نشریات، حق امتیاز و حقوق احزاب سیاسی
در این زمینه بطور خیلی نزدیکی با مسأله ائتلاف در ارتباط بوده و ایندو
در واقع یک مجموعه را تشکیل میدادند. همه اعتراضات، مخالفت ها و
حتی استعفای افراد از سمت های حزبی و دولتی در اعتراض به دولت
تک حزبی، در واقع به چگونگی برخورد بلشویکها به مسأله مطبوعات نیز

مربوط می‌شود و بالعکس موضوع مطبوعات و اعتراضات اپوزیسیون در حزب بلشویک به محدود ساختن آن به جریان ائتلاف نیز مربوط بود.

در همان روزهای ابتدای پس از قیام، بلشویکها بسیاری از قولهای مکرر تکرار شده لنین، مبنی بر اینکه بدنیاال پیروزی بلشویکها، همه اجزایی که دارای پایه اجتماعی باشند از امکانات و حقوق چاپ نشریات برخوردار خواهند بود را زیر پا گذاشتند.

کمیته‌ها، دادگاهها و تریبون‌هایی نیز برای رسیدگی به کار مطبوعات و بررسی فعالیت آنها تشکیل شد. این کمیته‌ها وظیفه داشتند تا چنانچه نشریات دست به دروغ بردازی زده و اطلاعات نادرست بخش کنند، از انتشار آنها جلوگیری نمایند. اعضای این کمیته‌ها کمونیست بوده و می‌توانستند صاحبان نشریات را بنا بر تشخیص خود، در صورت تخلف جریمه کرده و به زندان بیاورند. (۵۰)

برای بسیاری این احساس وجود داشت که در آستانه انتخابات مجلس مؤسسان و روزهای قبل از آن، برخی از بلشویکها تمایل داشتند تا جلوی انتشار نشریات لیبرال را بگیرند، ضمن آنکه بسیاری نیز هواداران بودند که نشریات آزاد با شنیدن نام مجلس واقعا مجلس نمایندگان باشد.

در هر حال مقاومت و اعتراض به بستن نشریات نیروهای مختلف اپوزیسیون وسعت گرفت. پاره‌ای از شوراهای سندیکاها، منجمده سندیکای کارگران چاپ که تحت نفوذ منشویکها بود، به تعطیل نشریات مخالفین اعتراض کرده و تهدید به اعتصاب نمود.

در ۱۷ نوامبر، در جلسه کمیته مرکزی حزب که برای بحث پیرامون پیشنهاد بلشویکها در مورد مسأله نشریات تشکیل یافته بود، موضوع مطبوعات طرح شد. این پیشنهاد برای کنترل مؤثر تر بر مطبوعات بود. لنین برای این جلسه قطعنامه‌ای را تدوین کرده بود که در عین نظارت بر